

کاوا کر حمر راستی، تخم کبچیک انجمها
 بر راستی بیج کس را کرد حق نکند
 عاجز باشد که دست قدرت باید
 بر چیز و دست عاجزان بر تابد
 ولو بسط الله الرزق لعباده ليعفوا
 في الارض **عنه** ما اذا اغاضك يا خونا
 في الخط حتى هلكت فليت الغل ثم نطرا
 سفله جوجاه آمد و بیم و زرش سیله
 حوا بد حقیقت سرس این نشند
 که حکم حکایت، حور همان به که نباشد
 برش بد را عدل بسیار است و لیکن
 سیر کرمی در **سب** انگس که تو انکره
 می کرد اند، او صلحت تو از تو به
 میداند **حکایت** اعرابی مرار بدلم
 در حلقه جو بر یاد بصد که حکایت
 می کرد که وقتی در بیابان راه که
 بودم از زار معنی چیزی با من تا

عاند بود و در بر هلاک نیاید که نگاه
 کبسه یا فیم بر از مر و اید هرگز آن شاد
 فراموش نکنم که بند استم کدم بر یابست
 و باز آن نانی نومیدی که معلوم کردم
 که مر و اید است و خسته دل شدیم
قطعه در بیابان هتک و در یک مردان
 مرد می نوشته کا و فناد از یای
 نشسته را در راهان چه در چه صدف
 بر که بند او چه در چه حرف **بیت**
 که همه در جعفری در **سب** مردی
 نوشته بر نکره کام، در بیابان فقیر
 که همه را شلغم خجسته به زعفره خام
حکایت در راستی هرگز از روی
 زبان تنالیک بودم و روی از کرد
 اسمان هم نکتد و مکر و می که یای
 بر حنه باند بودم لبساطت یای
 نویسی ندانستم بجاخ کوفه در آمدیم